

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهیین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

روایت سوم: روایت عمار بن موسی الساباطی

روایت مبارکه دیگری که به آن استدلال شده برای اثبات منجسیت جامد خالی عن عین النجاسة للجامد روایتی است از عمار بن موسی الساباطی که محقق شهید صدر قدس سره می‌فرماید:

«لعل هذه الرواية من أقوى روايات الباب مع أنني لم أر من استدل بها في المقام.» [1]

روایت در باب 29 از ابواب نجاسات حدیث چهارم:

«و عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قِصَالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ

چون این‌ها فطحی و از ثقات هستند موثق می‌شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْمَوْضِعِ الْقَذِرِ يَكُونُ فِي الْبَيْتِ أَوْ غَيْرِهِ فَلَا تُصِيبُهُ الشَّمْسُ وَ لَكِنَّهُ قَدْ يَبَسَ الْمَوْضِعُ الْقَذِرُ قَالَ لَا يَصَلِّي عَلَيْهِ وَ أَعْلِمَ مَوْضِعَهُ حَتَّى تَغْسِلَهُ

اتاقی است، جایی است، مکانی است که بخشی از آن قذر هست و خورشید هم آن جا نمی‌تابد چون مسقف است، دیوار دارد، ولكن این موضع قذر هم خشک شده، اگر بول بوده خشک شده، چیز دیگری بوده خشک شده. حضرت علیه السلام فرمود: «لَا يَصَلِّي عَلَيْهِ وَ أَعْلِمَ مَوْضِعَهُ» نشان بگذار به آن موضع متنجس «حَتَّى تَغْسِلَهُ» تا بعداً آن جا را آب بکشی چون با خورشید که پاک نمی‌شود.

وَ عَنِ الشَّامِيِّ هَلْ تُطَهَّرُ الْأَرْضُ

سؤال شد از شمس که آیا زمین را پاک می‌کند. این روایات عمار سؤالات مختلفی است در مجالس مختلف که خیلی از این‌ها را بعداً با هم جمع می‌کند. سئل از این، سئل از این، سئل از این و جواب‌های حضرت علیه السلام را هم نقل می‌کند.

وَ عَنِ الشَّامِيِّ هَلْ تُطَهَّرُ الْأَرْضُ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَوْضِعُ قَذِرًا مِنَ الْبَوْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ

حضرت علیه السلام فرمود اگر موضع قذر است از ناحیه بول یا غیر بول. خوبی این روایت این است که در این جا ما الغاء خصوصیت هم نمی‌خواهد بکنیم چون خود حضرت علیه السلام می‌فرماید من البول أو غیر ذلك.

فَأَصَابَتْهُ الشَّمْسُ ثُمَّ يَبَسَ الْمَوْضِعُ فَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَوْضِعِ جَائِزَةٌ

که از این جا استفاده شده است طهارت موضعی که شمس به آن بتابد و مطهریت شمس.

وَ إِنْ أَصَابَتْهُ الشَّمْسُ وَ لَمْ يَبَسِ الْمَوْضِعُ الْقَدْرُ وَ كَانَ رَطْبًا فَلَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ حَتَّى يَبَسَ

حضرت علیه السلام فرمود که اگر خورشید بتابد ولی هنوز آن موضع خشک نشده و رطب است فلا تجوز الصلاة علیه حتی یبیس. یعنی مجرد تابش خورشید مطهر نیست بلکه باید بتابد تا خشکش کند. وقتی خشک شد آن وقت نماز جایز است در آن جا.

وَ إِنْ كَانَتْ

این جمله دلالت دارد بر مورد بحث ما و آن‌ها را مقدماً خوانیدم که مطلب روشن بشود.

رَجُلٌكَ رَطْبَةً أَوْ جَنَهِكَ رَطْبَةً

حضرت علیه السلام فرمودند اگر پایت مرطوب است، به خصوص سرانگشت‌ها مثلاً می‌خواهی بگذاری، یا پا را می‌خواهی بگذاری آن‌جا چون می‌خواهی به ایستی آن جا. «أو جبهتك رطبة». پیشانی‌ات مرطوب است که می‌خواهی سجده کنی و بگذاری آن جا.

أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْكَ مَا يَصِيبُ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ الْقَدْرُ

یا غیر این، لباس‌هایت، دست‌هایت، جای دیگر که بالاخره با آن موضع قدر ملاقات می‌کند. اگر این‌ها مرطوب است.

فَلَا تُصَلِّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبَسَ ...» [2]

فرمودند: نماز نگذار بر آن موضع تا این که آن جا خشک بشود.

خب شهید صدر قدس سره می‌فرماید این روایت دلالت می‌کند بر این که مادامی که آن جا خشک نشده که آن جا قهراً جامد است. چون موضع است، مکان است. این خشک هم نشده هنوز و ظاهر این است که عین نجس هم الان دیگر وجود ندارد چون حضرت علیه السلام فرمود که فلا تصل علی ذلک الموضع حتی یبیس. نماز بر آن موضع نخوان تا این که آن چیزهایی که مرطوب بود خشک بشوند. خب آن مکان که فرض این است که خشک شده. حضرت علیه السلام می‌فرماید اگر جبهات، اگر پایت، اگر هر چیزی به آن جا می‌خورد مرطوب است، نماز نخوان تا این‌ها خشک بشوند. وقتی خشک شدند خب اشکالی ندارد نماز بخوانی. این جمله دلالت می‌کند بر این که پس معلوم می‌شود که متنجس جامد خالی عن عین النجاسة منجس جامد است.

سؤال: خالی از عین نجاست از کجا به دست آورده می‌شود؟

جواب: چون فرمود «یبیس». مفروض این است که آن خشک شده در آن جا.

حضرت علیه السلام می‌فرمایند حالا اگر پیشانی خودت، پای خودت تر است، صبر کن تا این‌ها خشک بشود. وقتی این‌ها خشک شد، عیب ندارد.

سؤال: ... مکان را عرض می‌کنم.

جواب: مکان بله. مکان که اگر با آفتاب خشک شده، خب پاک است و دیگر این‌ها هم تر باشد چه عیب دارد.

پس اینکه امام علیه السلام می‌فرمایند: اگر آن جا خشک شده یعنی بدون آفتاب و همین جوری خشک شده.

این که امام علیه السلام می‌فرمایند این‌ها اگر تر هست نماز بخوان و صبر کن تا این‌ها خشک بشود و وقتی خشک شد عیب ندارد آن جا نماز بخوانی، وجهش چیست؟ وجهی نیست جز این که اگر در آن حالت بروی آن جا و نماز بخوانی سرایت نجاست می‌شود و جامد خالی از عین النجاسة منجّس پیشانیت، منجّس پایت، منجّس لباس‌هایی که در بدنت هست، منجّس چیزهایی که با خودت می‌باشد، می‌شود. پس بنابراین، این روایت از بهترین روایات باب هست که در خصوص همین مورد وارد شده.

سؤال: مثلاً خون بوده، آن خون روی زمین بوده و آن‌ها خشک شده ولی نه با آفتاب. خون خشک شده و طرف می‌خواهد روی آن بایستد و نماز بخواند. این خالی عن عین النجاسة را مرحوم محقق شهید صدر از کجا به دست آوردند؟

جواب: به خدمت شما عرض شود یکی از آن چیزهایی که فرض کرده بول است. بول که تا آخر الابد نمی‌ماند. بول اولاً روی زمین مخصوصاً زمین‌های آن موقع، اتاق‌ها و مکان‌های آن موقع مرمر و سنگ و کذا که نبوده. همان خاک بوده که فرو می‌رود یا کج بوده که فرو می‌رود. آن هم مدتی گذشته. پس بنابراین چون یکی از آن چیزهایی که فرض کرده بول است و امام علیه السلام حکمش این مورد را می‌گیرد. خب همین مورد را که می‌گیرد کفانا برای این که اثبات کند مطلوب را.

عبارت ایشان را بخوانم. می‌فرماید که:

«و فقرة الاستدلال فيها الجزء الأخير منها حيث حكم الامام (ع) بعدم الصلاة على الموضع القذر مع رطوبة الرجل أو غير ذلك حتى لو كان الموضع قد ييس و لكن بغير الشمس و يتعين محذور ذلك في السراية

چرا فرموده نخوان؟ علتی غیر از این ندارد جز این که سرایت نجاست می‌شود.

و حيث ان المفروض جفاف البول المساوق لزوال عین النجاسة فالسراية حينئذ تعنی

یعنی: تنتج

تنجيس المتنجس الخالی من عین النجس إذا كان ملاقيه مرطوباً

ملاقاش مرطوب باشد

و هو المقصود في المقام و هذا الاستدلال تأم،» [3]

بنابراین، ایشان به آن دو روایت قبل استدلال کردند و این هم روایت سوم است.

ایشان می‌فرماید در باب ما این سه تا روایت را دارم. آن روایت مرحوم محقق خویی هم

سر جای خودش هست که ایشان به آن‌ها استدلال نکرده بود. می‌فرماید به خاطر این سه تا ما فتوا می‌دهیم به این که المتنجس الخالی من عین النجاسة ینجس ملاقیه.

سؤال: فقط در بول می‌توانیم

جواب: نه این دیگر مطلق بود. «أو غیر ذلک».

سؤال: در صورتی خالی از عین نجاست شد که عین نجس بول باشد.

جواب: نه غیر بول هم همین است. اگر خود عین آن باشد که با خود نجس ملاقات کرده. حالا هر چیزی که خشک بشود ولو این که عینش از بین رفته باشد.

و لکن همان طور که ایشان خودشان تصریح فرمودند البته همه این‌ها شامل متنجس خالی از عین النجاسه‌ای است که با عین نجس ملاقات کرده باشد، نه این که با وسائط و این‌ها. آن که مسلّم است این است که خود بول این جا ریخته بوده، نه اینکه مثلاً یک چیزی دیگری که آن نجس بوده، به این زمین خورده. آن را دلالت نمی‌کند.

سؤال: اولویت نمی‌شود؟

جواب: نه اولویت نمی‌شود. اولویت از این طرف است. هر چه واسطه می‌خورد، حکم ضعیف‌تر می‌شود.

این استدلال شهید صدر قدس سره به این روایت است.

خب ظاهر امر این است که فعلاً دلالت تام و قوی است.

حالا ببینیم آیا در استدلال به این روایت اشکال هست یا نه.

اشکالات استدلال به روایت عمار بن موسی الساباطی: (13:23)

خب آقایانی که چند سال پیش‌ها تشریف داشتند می‌دانند که این روایت از روایات باب مطهریت شمس است. و حرف خیلی در این روایت است و ما هم مفصلاً در آن بحث‌ها جهات مختلفی را که در این روایت شریفه هست، متعرض شدیم و حالا به مقداری که این جا به آن نیاز داریم متعرض می‌شویم تا ببینیم که آیا اشکالی این جا هست یا نیست.

چند اشکال قابل طرح هست که باید بررسی بشود که ببینیم جواب می‌توانیم بدهیم یا نه. اگر جواب داشته باشد استدلال تمام و الا مشکل دارد.

اشکال اول: روایت از روایات داله بر

مطهریت شمس است و شما شمس را از مطهرات نمی‌دانید (13:58)

اشکال اول این است که این روایت از روایات داله بر مطهریت شمس است و خود مرحوم محقق شهید صدر قائل است به این که مطهریت شمس ثابت نیست. در تعلیقه بر منهاج الصالحین محقق حکیم قدس سره که ایشان تعلیقه دارند، آقای حکیم شمس را از مطهرات برشمردند و ایشان حاشیه زدند که در مطهریت شمس اشکال^۱. و در الفتاوی الواضحه‌شان هم شمس را جزء مطهرات ذکر نکردند. پس شما که در مطهریت شمس اشکال دارید، لابد در این روایت اشکالی دارید. یا سندش را اشکال می‌کنید، یا دلالتش را اشکال می‌کنید، یا معارض برایش قائلید. آن وقت با توجه به این، چطور به این روایت استناد می‌کنید برای این حکم. اگر این روایت درسته، معارض ندارد، دلالتش تام است، همه جهاتش تام است، هر دو جا را فتوا بدهید.

جواب اشکال اول: قائل به تفکیک در حجت هستیم (15:17)

ممکن است از این سؤال جواب داده شود به این که این تفکیک در حجت است. درسته روایت واحد است اما این روایت واحد فقراتی دارد. در آن فقراتی که از آن مطهریت شمس استفاده می‌شود، ایشان اشکال دارند. اما این فقره که برای مطهریت شمس نیست بلکه این جا دارند حضرت علیه السلام یک مطلبی را می‌فرمایند اگر چه به تناسب آن مطلب این‌ها را طرح کردند. صور مختلفه، شقوق مختلفه را حضرت علیه السلام بیان فرمودند که یک شق هم این را فرمودند که اگر آن زمینی که خورشید به آن نتابیده خشک است اما چیزی که با آن ملاقات می‌کند مرطوب است، خب حضرت علیه السلام فرمود این جا نماز بخوان. و این وجهی جز سرایت نجاست ندارد.

حالا آن روایتی که داریم که اسمش را فقط ببریم و بحث‌هایش را می‌گذاریم برای محل خودش. روایت هفت همین بابی است که این روایت چهار در آن هست یعنی باب 29. معتبره محمد بن اسماعیل بن بزیع است:

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَرْضِ وَالسَّطْحِ يَصِيبُهُ الْبُؤْلُ وَ مَا أَشْبَهُهُ

یا زمین یا پشت‌بام

هَلْ تُطَهَّرُ الشَّمْسُ مِنْ غَيْرِ مَاءٍ

خورشید آن را پاک می‌کند بدون این که استفاده‌ای از آب بکنیم؟ یا نه حتماً باید با آب بشوریم؟

قَالَ كَيْفَ يَطَهَّرُ مِنْ غَيْرِ مَاءٍ.» [4]

حضرت علیه السلام فرمود چه جوری اصلاً به غیر آب می‌شود پاک بشود. گفتند از این

روایت استفاده می‌شود عدم مطهریت شمس و لعل فرمایش مرحوم محقق شهید صدر که در مطهریت شمس اشکال کرده این روایت باشد.

خب حالا این جواب‌هایی این جا می‌شود داد که این من غیر ماء یعنی شمس به خشک اگر اصابه بکند پاک نمی‌کند. باید یک مرطوبیتی، یک تری، یک آبکی آن جا باشد و شمس آن را خشک کند تا تجفیف صادق بیاید. این را می‌خواهد بگوید و نمی‌خواهد بگوید آب باید استعمال بشود. این روایت در حقیقت می‌خواهد تقید کند که تجفیف لازم است. و به این شکل ممکن است بگوییم تعارضش برطرف می‌شود.

این یک شبهه با جوابش بود.

اشکال دوم: (18:12)

شبهه دیگر در این روایت این است که این روایت به حسب نسخ مختلف است. و معلوم نیست که نسخه صادره عن الامام علیه السلام چیست. حالا ذیل روایت را توجه بفرمایید. بعد از همین کلام « قَلَّا تُصَلُّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبْسَ » فرمود: «وَإِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكُ» اگر غیر شمس اصابه کرد به آن مکان تا این که یابس بشود فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكُ. این یک نسخه است.

یک نسخه دیگر هست که وافی نقل کرده، مرحوم شیخ بهایی نقل کرده.

سؤال: این نسخه برای چه بزرگی بود؟

جواب: این در وسائل الشیعه بود.

در کتاب وافی مرحوم فیض و حبل المتین مرحوم شیخ بهایی، «عین الشمس» نقل شده است. «وَإِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكُ.» اگر عین خورشید هم بتابد، نه شعاع و گرما آن جا را خشک کرده باشد. سقفی نیست، مانعی نیست و خود خورشید دارد می‌تابد و در این صورت می‌فرماید: «فإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكُ»

سؤال: ... خلاف فرض روایت است. چون فرض این بود ...

جواب: نه، به خدمت شما عرض شود گفتیم سؤالات مختلف است. آن سؤال بود بیتی است و بعد گفت هل تطهر الشمس الارض. این‌ها دیگر در دنباله‌ی سؤال دوم است.

خب حضرت علیه السلام فرمودند عین شمس هم بتابد «فإنه لا يجوز ذلك» این اولاً.

خود جمله قبل، همان جمله‌ای که خواندیم فرمود: «وَإِنْ كَانَتْ رِجْلُكَ رَطْبَةً أَوْ جَنَهِتَكَ رَطْبَةً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْكَ مَا يَصِيبُ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ الْقَذِرَ فَلَا تُصَلُّ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ حَتَّى يَبْسَ» این حتی یبیس به کجا می‌خورد؟ حتی یبیس کی؟ حتی یبیس آن جبهه، آن رِجْل، یا حتی یبیس آن موضع؟ اگر بخواهیم بگوییم که احتمال دارد به این الموضع برگردد. یعنی فلا تصل على ذلك الموضع حتى ييبس. یبیس به چه؟ به شمس یا به غیر شمس؟ این هم باز در روایت نیست که حتی یبیس به شمس یا به غیر شمس؟ حالا شما ممکن است بگویید که سه احتمال در این فاعل یبیس و مرجع ضمیر یبیس وجود دارد.

یک احتمال این است که حتی یییس همین موضع.

سؤال: حاج آقا این احتمال نمی‌آید چون اگر موضع رطبة بوده، دیگر چرا امام علیه السلام از رطبة بودن پا صحبت کردند. یک دانه رطوبت داشته باشد کافی است برای سرایت. پس این که امام علیه السلام فرمودند اگر رجلت رطوبت دارد یعنی دیگر فرض این بوده که موضع خشک بوده.

جواب: خیلی خب شما این طوری می‌فرمایید باشد. بله این، حرف معقولی است حالا به حسب ظاهر. چون اولاً حتی یییس یعنی یییس آن جبهه، آن که فرضش کردیم مرطوب است. پس قهراً اگر این هم هست باید این یییس هم به غیر شمس باشد. همان طور که خود مرحوم محقق شهید صدر هم فرمودند به غیر شمس. خب این یک احتمال است. اما اشکالش این است که ضمیر فاعلی وقتی به مؤنث برمی‌گردد باید چه بگوییم؟ مؤنث باید بشود. حتی تیسس باید بشود.

سؤال: به غیر برمی‌گردد.

جواب: خب حالا احتمال‌ها را داریم می‌گوییم. حالا این احتمال بود. به غیر کدام است؟

سؤال: غیر ذلک دارد برمی‌گردد.

جواب: خب رَجَل را نمی‌گیرد؟

سؤال: به آخری برمی‌گردد.

جواب: یعنی به غیر ذلک برمی‌گردد؟ پس آن‌ها حکمش بیان نشده؟ إن كان رجلك رطبة أو جبهتك رطبة أو غير ذلك منك ما يصيب ذلك الموضع القدر فلا تصل على ذلك الموضع حتى ييبس.

سؤال: کل ذلک آن‌ها را اشاره می‌کند. مشخص است دیگر. چطور شما جبهه را می‌گویید غیر ذلک را نمی‌گویید.

جواب: بالاخره به آن‌ها که باید برگردد.

خب «حتی تیسس» باید بفرماید. آقای خوبی قدس سره فرموده است که:

«أن الضمير في «يبس» غير راجع إلى الجبهة أو الرجل بل الظاهر رجوعه إلى «الموضع» لقربه، و لأن مرجع الضمير لو كان هو الجبهة أو الرجل لكان الأولى أن يقول «حتى تيبس» بدلاً عن «يبس» و ذلك لأن الجبهة و الرجل مؤنثتان إحداهما لفظية و الأخرى معنوية.» [5]

سؤال: غیر ذلک می‌گوییم.

جواب: یعنی می‌گویید تقلیب است؟

سؤال: ...

جواب: می‌دانم آن‌ها را چه کار کنیم؟ به آن‌ها هم باید ضمیر برگردد یا نه؟

سؤال: ...

خب این هم یک احتمال.

احتمال سوم این است که این ضمیر بیس به «ما اصاب ذلك الموضع» برگردد. چون آن است که مهم است. «إن كانت رجلك رطبة، أو جبهتك رطبةً أو غير ذلك منك ما يصيب ذلك الموضع»، برگردد ضمیر بیس به ما یصیب. یعنی آن که اصابه کرده، خشک باشد. این هم یک احتمال است. کما این که در جمیع بعد یعنی «وإن كان غير الشمس اصابه»، اگر عین الشمس باشد، «اصابه» درست نیست بلکه باید بشود «اصابته». و البته مرحوم محقق آقای خویی همین را قرینه گرفته که همان «غیر» درسته، نه «عین» چون اگر عین بود باید اصابته بفرماید. البته آن اشکال وارد نیست همان طور که تفصیلاتش را آن جا عرض کردیم. و آن این است که در آن نقل مرحوم شیخ بهایی «اصابته» هم هست و این نقل وسائل است که این جور است. در نقل ایشان که «عین» گفته، در آن جا هم «اصابته» فرموده.

خب حالا این جا اشکال این است که بالاخره در این جا این، کلامی است ذو احتمالات و نسخ مختلفه دارد و بنابراین همان حرفی که می‌زدیم در نسخ مختلفه، در این جا هم گفته می‌شود. بخواهیم بگوییم همه این نسخه‌ها مشمول ادله حجیت است، این که خلاف واقع است. می‌دانیم همه این‌ها از امام علیه السلام صادر نشده. بخواهیم بگوییم کدام یک از این‌ها مشمول ادله حجیت است. بخواهیم بگوییم این نسخه دون هذا، مشکل است. بخواهیم بگوییم هذا دون ذاك، ترجیح بلامرجح است. بنابراین نه می‌توانیم بگوییم همه نسخ این جا مشمول ادله حجیت است للعلم به این که هم‌اشار از امام علیه السلام صادر نشده و این‌ها طریقت دارد و می‌خواهد بگوید امام علیه السلام این جوری فرموده، و ما می‌دانیم همه این‌ها را امام علیه السلام نفرموده. بخواهیم بگوییم نسخه وسائل از امام علیه السلام صادر شده نه نسخه حبل المتین و وافى، ترجیح لامرجح است. بخواهیم بگوییم نسخه حبل المتین و وافى صادر شده دون وسائل ترجیح بلا مرجح است. بخواهید بفرمایید که بله چون مرحوم صاحب وسائل طریق معنعن دارد به مرحوم شیخ بنابراین، آن چه که ما در این کتاب‌ها می‌بینیم این‌ها تواتر اجمالی دارد. ما به کل کلمه کلمه احرار صدور نداریم. بله می‌دانیم این‌ها روی هم رفته تواتر دارد. این قدر نسخ هست جیلاً بعد جیل، نسلاً بعد نسل همین طور بوده و بحمدالله در کتابخانه‌ها هست و تحفظ بر این‌ها هم واجب است تا این که اعتبار این‌ها سالم بماند. هر اعصاری می‌رویم جلو، می‌بینیم نسخه هست و بوده. این کتب اصلیه ما تواتر دارند اما وسائل خصوصیتش این است که در خاتمه وسائل سند معنعن ثقة عن ثقة تا شیخ، تا کلینی، تا صدوق نقل می‌کند. پس بنابراین ایشان سند معنعن دارد و می‌گوید این جوری است.

جواب این‌ها این است که فرضاً این حرف درست باشد و سندهای صاحب وسائل به افراد باشد یعنی به نسخ باشد که مرحوم شیخ استاد قدس سره در درس مسلک‌شان همین بود. اگر تعارض بین مصادر می‌شد می‌گفتند نقل صاحب وسائل چون سند معنعن دارد. محقق خویی نظرش همین است. شهید صدر نظرش همین است. در اختلاف نسخ کافی، نسخ من لایحضر، نسخ تهذیب و استبصار مرجع وسائل است چون سند معنعن دارد. این را هم اگر قبول بکنیم کبرایش را و نگوییم آن سندها به نسخه نیست، به اصل کتاب است، اما اشکال این است که شیخ بهایی هم سند معنعن دارد چون ذکر کرده. بلکه همین‌ها در طرق صاحب وسائل هم هستند. خود مرحوم مجلسی در طرق صاحب وسائل به شیخ

است. وافی هم سند معنعن دارد. این‌ها، تقریباً همه در عصر واحد هستند. این وافی و شیخ بهایی و صاحب وسائل و مرحوم مجلسی همه در عصر واحد هستند و بعضی‌هایشان هم به هم دیگر هم اجازه نقل حدیث دادند. بنابراین، این جا از این راه هم قابل حل نیست.

بنابراین ادله حجیت سند در این جا بخواهد تطبیق کند و ما را متعبد کند که این متن صادر شده مشکل دارد به خاطر همین بیانی که گفتیم و ما در آن بحث قبلی که در آن روایت سند مردود بود بین عمار بن موسی و اسحاق بن عمار و در آن جا بالاخره به خاطر این که در یک نقل متفرد بود مرحوم شیخ و یک نقل دیگر مرحوم صدوق همان جوری روایت کرده و در آن جا هم می‌گفتیم ممکن است کسی اطمینان برایش حاصل بشود که آن نقل اسحاق بن عمار تمام نیست. از این راه بگوئیم نقل اسحاق بن عمار تمام نیست یا از یک راه دیگری هم که بیان شد در آن جا. اما این جا نه، چون نگاه که می‌کنیم به این نقل‌ها، می‌بینیم نقل‌های مختلفی هستند. خب این‌جا الان از کجا ما اطمینان پیدا کنیم که آن که امام علیه السلام فرموده چیه تا بتوانیم به آن استدلال بکنیم. این شبهه است. حالا از این شبهه چه جور می‌توانیم جواب بدهیم، چه جور می‌توانیم تخلص کنیم؟

اشکال سوم: (31:31)

علاوه بر این که یک نکته دیگری هم این جا باید توجه به آن بکنیم و آن این است که این که امام علیه السلام در این جمله فرموده «إن کانت رجلک رطبة أو جبهتک رطبة أو غیر ذلک منك ما یصیب ذلک الموضوع القدر فلا تصل علی ذلک الموضوع حتی یبیس» اگر این یبیس بخورد به موضع، آن تکرار است. خب آن را در جمله قبل هم فرموده بود دیگر.

سؤال: تأکید است حاج آقا.

جواب: این همه تکرار برای یک تأکید. البته این‌ها احتمال دارد که

سؤال: ...

جواب: نه سؤال دیگری نیست. این دنبال همان است.

سؤال: از حجیت که نمی‌اندازد. خب تکرار کرده.

جواب: نه ظهور را. باید چه جور معنا کنیم. یبیس این‌ها یا یبیس آن محل؟ اگر آن یبیس در آن جا یعنی تا این‌ها خشک بشود، آن وقت مفروض چیست؟ مفروض این است که آن مکان به شمس خشک شده. اگر مفروض این باشد که آن مکان به شمس خشک شده و در عین حال حضرت علیه السلام می‌فرماید بعد از خشک شدن این‌ها، دیگر اصلاً به این جمله نمی‌توانیم استدلال بکنیم چون این مدلول مطابقی معارض می‌شود با آن که دلالت بر مطهریت شمس می‌کند و وقتی خود مدلول مطابقی‌اش محل اشکال هست، معارض دارد، دیگر بر مدلول التزامی‌اش نمی‌توانیم استدلال بکنیم. پس بنابراین یکی این که این نسخ مختلف است، ادله حجیت نمی‌تواند همه این‌ها یا یکی از این‌ها را شامل شود. دوم این که بنا بر بعضی از احتمالات در این جا این روایت اصلاً دلالت می‌کند بر این که شمس هم اگر تابیده باشد، وقتی جهات تر هست به آن جا نگذار. شمس هم خشک کرده باشد آن جا نگذار. پس معنایش این است که یعنی آن جا نجس است و شمس مطهرش نیست.

اگر این تر هست آن جا نگذار. بله این به درد بحث ما می‌خورد که می‌گویی آن جا پاک نیست و این تر هست پس سرایت می‌کند، اما این مدلول التزامی است. کسی که قائل به مطهریت شمس هست نمی‌تواند به مدلول مطابقی اخذ بکند. یا می‌گوید مورد تعارض واقع می‌شود با آن ادله‌ای که از آن مطهریت شمس استفاده می‌شود.

بنابراین، اشکال بعدی در این جا این است که این «حتی بیس» که در این جمله مستدل بها امام علیه السلام فرموده است، اگر بخواهد برگردد به آن‌هایی که شما می‌فرمودید که فرض کردید مرطوب است و حالا تذکیر فعل را هم درست کنیم و بگوییم به لحاظ مثلاً ما یصیب ذلک الموضع استع یا تغلیب است چون غیر ذلک هم داشته و مذکر و مؤنث وقتی اجتماع پیدا می‌کنند، تغلیباً مذکر را مراعات می‌کنند در ارجاع ضمیر و از این جهت ضمیر را مذکر آورده. خیلی خب این‌ها را می‌گوییم، اما بیس را چه جور معنا می‌کنیم؟ این بیس که حضرت علیه السلام فرموده یعنی اگر آن تر هست به این نگذار، خب از این نگذار معلوم می‌شود که این خشک شدن دیگر با خورشید نبوده و الا اگر با خورشید است خب تر باشد. این «بیس» که در این جا حضرت علیه السلام می‌فرماید، اگر خشک شدن خود به خود است، کافی است برای استدلال و اگر خشک شدن به خورشید است، پس دلالت می‌کند بر عدم مطهریت خورشید. و آن وقت آن جمله بعدی‌اش یعنی «و إن کان عین الشمس قد اصابه فإِنَّه لایجوز» تأکید می‌شود. اگر خود خورشید هم تاییده باشد، شعاعش نباشد، فایده‌ای ندارد. بنابراین دلالت می‌کند بر عدم مطهریت خورشید و بعد آن مدلول التزامی‌اش قابل اخذ نمی‌شود. بنابراین این هم اشکال دیگری است که در این جا هست.

حالا ببینیم این اشکال قابل طرح هست. متأسفانه مرحوم محقق شهید صدر آن چه چاپ شده از ایشان به بحث مطهریت شمس نرسیدند و در این جا هم اصلاً مطرح نکردند و این را یک چیز واضحی گرفتند و حال این که این مناقشات در این جا قابل طرح است و باید ببینیم جواب دارد یا ندارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 4، ص: 200

[2]. وسائل الشیعة، ج 3، ص: 452

[3]. بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 4، ص: 200

[4]. وسائل الشیعة، ج 3، ص: 453

[5]. التنقيح فى شرح العروة الوثقى، الطهارة3، ص: 144